

تأثیرگذاری آموزش به روش تقسیم‌بندی دانش‌آموزان به گروه‌های پیشرفت (STAD) بر شاخص‌های شناختی، فراشناختی و عاطفی، در یادگیری درس ریاضی

نگار استوار*

سهیلا غلام آزاد**

جواد مصرآبادی***

چکیده

یادگیری مشارکتی یکی از گسترده‌ترین حوزه‌های نظری، پژوهشی و اجرایی ثمربخش در تعلیم و تربیت است. این پژوهش با هدف تعیین تأثیرگذاری یکی از شیوه‌های یادگیری مشارکتی، به نام روش تقسیم‌بندی دانش‌آموزان به گروه‌های پیشرفت (STAD)^۱، بر شاخص‌های شناختی، فراشناختی و عاطفی در یادگیری درس ریاضی در دوره راهنمایی تحصیلی انجام شد. نمونه آماری پژوهش ۳۱۳ نفر از دانش‌آموزان پایه سوم راهنمایی شهر تبریز بودند. در این پژوهش از یک طرح نیمه آزمایشی درون‌گروهی و بین‌گروهی با پیش‌آزمون و پس‌آزمون و با گروه کنترل استفاده شد و روش یادگیری مشارکتی به شیوه تقسیم‌بندی به گروه‌های پیشرفت در طول ۶ هفته بر روی آزمودنی‌های گروه آزمایشی اجرا شد. در این پژوهش از سه ابزار: ۱: آزمون پیشرفت تحصیلی ریاضی برای سنجش پیشرفت تحصیلی ریاضی، ۲: پرسش‌نامه تجدید نظر شده سنجش نگرش نسبت به مدرسه برای سنجش بازده‌های عاطفی و ۳: پرسش‌نامه دانش و راهبردهای شناختی - فراشناختی برای سنجش میزان تغییر در دانش و راهبردهای فراشناختی و ورودی استفاده شد. یافته‌های پژوهش نشان داد که آموزش به روش STAD در مقایسه با آموزش مرسوم تأثیر بیشتری بر نمرات پیشرفت تحصیلی و بخشی از شاخص‌های عاطفه تحصیلی دانش‌آموزان دارد. اما این تأثیر در بازده‌های فراشناختی مشاهده نشد. با توجه به یافته‌های این پژوهش و نیز مرور مبانی نظری و تجربی حوزه یادگیری مشارکتی می‌توان نتیجه گرفت که کاربست این شیوه می‌تواند

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۸/۲ تاریخ شروع بررسی: ۹۰/۹/۱۳ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۱۰/۱۳

* مربی دانشگاه پیام نور واحد بستان آباد، o.1354@yahoo.com

** عضو پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش

*** استادیار دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

بر رشد مهارت‌های شناختی، عاطفی تحصیلی و زبانی کودکان نسبت به شیوه‌های آموزش انفرادی تأثیرگذار باشد.

کلیدواژه‌ها: آموزش مشارکتی - تقسیم بندی به گروه‌های پیشرفت - پیشرفت تحصیلی - عاطفه تحصیلی - فراشناخت

مقدمه

امروزه هدف آموزش ریاضی به طور کلی تغییر کرده است و دیگر بر یادگیری صرف اعمال و محاسبات ریاضی تأکید نمی‌شود. همچنین روش‌های معمول آموزش ریاضی نیز که در آنها روی تمرین و تکرار، محاسبه و حفظ تأکید می‌شد تا حدود زیادی دستخوش تغییر شده است (برومز و همکاران، ترجمه کرامتی، ۱۳۸۲). علاوه بر تغییر اهداف آموزشی دوره‌های ریاضی، از نیمه دوم قرن بیستم این عقیده به طور روز افزونی در بین روان‌شناسان قوت گرفت که یادگیری انسان‌ها امری ثابت نیست. قبلاً تصور می‌شد که عوامل غیر قابل تغییری چون هوش و استعداد که ذاتی افراد هستند لازمه هر گونه یادگیری‌اند و میزان یادگیری هر کس به میزان هوش و استعداد‌های او است. ولی امروزه در عین حال که هوش و استعداد را همچنان از عوامل مهم تعیین کننده کمیت و کیفیت یادگیری انسان‌ها به حساب می‌آورند، عوامل دیگری را نیز در این امر مهم و تأثیرگذار تلقی می‌کنند. شناسایی عوامل مؤثر بر یادگیری آموزشی بی‌تردید اولین و اصلی‌ترین محور هدایت کننده غالب پژوهش‌های روان‌شناسان تربیتی است. بلوم^۳ (۱۳۶۳) در کتاب «ویژگی‌های آدمی و یادگیری آموزشی» در تشریح نظریه یادگیری آموزشی خود به سه متغیر وابسته به هم اشاره کرده که اگر با دقت لازم مورد توجه قرار گیرد، آموزشگاه را قادر خواهد ساخت که به سمت یک نظام آموزشی خالی از اشتباه قدم بردارد. این سه متغیر که در نظریه بلوم از اهمیتی اساسی برخوردارند، عبارت‌اند از: الف. میزان تسلط دانش‌آموز بر پیش نیازهای مربوط به یادگیری موردنظر، ب. میزان انگیزشی که دانش‌آموز برای یادگیری دارد (یا می‌تواند داشته باشد)، ج. میزان تناسب روش آموزشی با ویژگی‌های دانش‌آموزان.

در مورد دو متغیر اول پژوهش‌های متعددی نقش مهم عوامل شناختی و عاطفی را در بهبود شاخص‌های پیشرفت تحصیلی نشان داده‌اند. در حوزه انطباق روش‌های آموزشی با ویژگی‌های فراگیران، اکنون تلاش می‌شود از شیوه‌های آموزشی مبتنی بر رویکرد ساخت و سازگرایی^۴ (سازنده گرایی) بهره گرفته شود. می‌دانیم که در روش‌های تدریس پیشین، که عمدتاً مبتنی بر